



در شماره هشتم از نشریه قرآنی و ارجمند ترجمان وحی (سال چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۹) جناب استاد یعقوب جعفری صاحب آثار قرآن پژوهی عدیده و تفسیر کوثر، شرحی بر آیه ۴۶ سوره ابراهیم (سوره شماره ۱۴) به نام (بختی پیرامون معنای «ان» در آیه «وان کان مکرهم لتزول منه الجبال») نوشته‌اند و کوشیده‌اند از این آیه تفسیر و ترجمه‌ای درست، با تمرکز بر موقعیت حرف «ان» که آیا شرطیه است یا نافییه یا مخففه از ثقیله، به دست دهند. ایشان به مفسران و مترجمانی که «ان» را وصلیه / شرطیه و جمله را مثبت گرفته‌اند، و تعداد شان هم بسیار بیشتر از آن است که نقل کرده‌اند، ایراد گرفته‌اند و جانب چند ترجمه (جمعاً دو ترجمه کهن و دو ترجمه معاصر) را که ان را وصلیه / شرطیه نگرفته و جمله را منفی ترجمه کرده‌اند گرفته‌اند. به قول حافظ، گاه باید نقدها را هم عیار گرفت، و حتی عیارها را و از آن مهم‌تر معیارها را هم ارزیابی جدید کرد. چه نیکو گفته‌اند: «الحديد لا يُفْلح إلا بالحديد» کما بیش برابر با: «رستم را هم رخس رستم کشد». همچنین، به قول سعدی: «سوزنی باید کز پای برآرد خاری».

ابتدا بهتر است کل آیه ۴۶ سوره ابراهیم را عیناً و بدون ترجمه نقل و سپس موضع و محل نزاع و بحث را تحریر و تنقیح کنیم، و چنان که خود استاد توصیه فرموده‌اند به آرای بزرگان -

نقد و نظر درباره عبارت قرآنی... ۱۷ □

اعم از قرائت شناس، نحوی، مفسر و مترجم - مراجعه نماییم و البته اگر نادرستی برداشت ایشان را ثابت نکردیم، این حق و شاید هم تکلیف علمی و اخلاقی ایشان است که برای پرهیز از گمراه سازی و گمراه مانی (اغراء به جهل) که ممکن است بنده و همفکران و همایانم گرفتار آن باشیم، در شماره (ها) ی بعدی همین نشریه پاسخ مرا که نقد نقد خواهد بود مرحمتاً بیاورند، زیرا آنچه مطلوب انسان حقیقت دوست و علم گراست، تحرّی حقیقت است؛ دیگر فرقی ندارد که چه کسی از روی حقیقت غبار بزدايد یا پرده برافکند. اصل آیه با اعراب نحوی (حد اقلی که باعث اشتباه چایی نشود) از این قرار است:

«وقد مکروا مکرمهم و عند الله مکرمهم و إن کان مکرمهم لئزول منه الجبال» (ابراهیم، ۴۶).
گفته شد که ترجمه‌ای برای آیه که متنازعاً فیهاست نقل نمی‌کنیم، ولی در تأمل ثانوی به این نتیجه رسیدم که با نقل نکردن، تحریر محل نزاع و بحث و فحص دشوار می‌شود. لذا ابتدا ترجمه‌ای که به سیاق نفی است و مورد قبول و حتی نتیجه اثبات (ها) و استدلال‌ها و استناد استاد یعقوب جعفری است نقل می‌شود و سپس ترجمه‌ای خلاف آن که به سیاق مثبت است. اولی را از ترجمه جناب آقای دکتر ابوالقاسم امامی (چاپ دوم، نشر اسوه) و دومی را از ترجمه خود، ویراست دوم قطع رحلی، که چهارمین طبع از این قطع است، می‌آورم.

۱. ترجمه آقای دکتر امامی: «نیرنگ خویش را زدند و نیرنگشان در نزد خداست، و نیرنگشان نه چنان بوده است که کوهها از آن برفتند».

۲. ترجمه خرمشاهی: «و به راستی که نیرنگشان را ورزیدند و [کیفر] نیرنگشان با خداست. و گرچه کوهها در اثر نیرنگشان از جای بروند».

جناب جعفری با ادب تمام، هشت ده ترجمه را تخطئه و مترجمان را به ضعف تحقیق و عدم مراجعه به منابع، سرزنش حکیمانه فرموده‌اند، در صورتی که مختار خود ایشان هم قابل تأمل است و به فحص و تحقیق بیشتری نیاز دارد. حال این مدعا در طی این مقاله به نحوی مقنع یا غیر مقنع، طرح خواهد شد «و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب».

• نظر قرائت شناسان

مقدمتاً عرض کنم که ذکر آرای قرائت شناسان، فایده ضمنی و مقدماتی و غیر نهایی دارد، زیرا هم جناب جعفری و هم بنده به قرائت یا روایت حفص از قرائت عاصم (اواخر قرن دوم

هجری) که در قرآن رسمی جهان اسلام هم به صورت قرائت معیارین (استاندارد) پذیرفته شده، پای‌بند هستیم و حاضر به عدول از آن حتی به قرائت هشت - ده تن از بزرگان که نام برخی از آنها یاد خواهد شد، نیستیم. ابتدا از یک منبع جدید یاد می‌کنم و سپس بلافاصله به منابع هزار و صد سال پیش به این طرف برمی‌گردم. نیز گفتنی است که ضبط / قرائت مصاحف چاپی و رسمی رایج در مغرب جهان اسلام (از جمله تونس، لیبی، مراکش و...) که روایت قالون، و همچنین قرائت ورش را از نافع به رسمیت می‌شناسند و حتی مسئولان قرآنی کشور عربستان که به سختگیری در کار قرآن معروفند و قرآن‌های «الف دار» ایرانی را مصداق تحریف قرآن می‌شمارند، قرآن‌ها یا مصاحف به روایت قالون و ورش را به زیباترین وجه و با خط جدیدی از عثمان طه چاپ کرده‌اند، البته نه همان خطی که روایت حفص از عاصم را در مصحف شام نوشته که سپس به شکل «مصحف مدینه» تا کنون بیش از دو بیست میلیون نسخه از آن در طی درست بیست سال از آن منتشر شده است (از ۱۴۰۳ ق تا ۱۴۲۳ ق که در اواخر این سال هستیم که مقارن با یکهزار و چهارصدمین سالگرد جمع و تدوین عثمانی هم هست، چه مصاحف امام یا عثمانی پنج / شش‌گانه در پیرامون ربع اول قرن هجری مدون و مرجع معیار قرار گرفته است که خود به شرح و بحث مبسوطی نیاز دارد و این اشاره صرفاً برای جلب نظر نهادهای قرآنی کشور و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عمل آمد).

باری، مرجع یا منبع جدید که خود نقل از کهن‌ترین و مهم‌ترین منابع قرائت‌شناسی و اختلاف قرائات می‌کند کتابی است در ۹ جلد که جلد نهم فهرس است و هشت جلد اصلی که ابتدا در کویت چاپ شده از سوی نشر اسوه وابسته به سازمان اوقاف در ایران به شیوه افسست به طرز شکیل تجدید چاپ گردیده است. آری در کتاب معجم القرائات القرآنیة... گردآوری احمد مختار عمر و عبدالعال سالم مکرم، «إن کان» را به صورت «أن کان» از حضرت علی (ع) و عمر نقل کرده با ذکر منبع، و نیز به صورت «و ما کان...» از ابن مسعود، و باز و همواره با ذکر منبع یا منابع که ما اختصاراً نمی‌آوریم، «کان» را به صورت «کاد» [که می‌گوید در چاپی از کشاف به اشتباه به جای «کاد»، «کان» آمده است] از حضرت علی (ع)، عمر، اُبی بن کعب، عبدالله [بن مسعود؟]، ابو سلمة بن عبدالرحمن، عکرمه، ابو اسحاق السبئی، زید بن علی [بن حسین بن علی = حضرت سجاد (ع)]، ابن عباس، عمرو بن دینار که اکثرشان صحابی‌اند.

نقد و نظر درباره عبارت قرآنی... ۱۹ □

سپس به جای «لتزول»، ضبط و قرائت «لتزول» از حضرت علی (ع) و عمر و تمامی کسانی که جز آنها در قرائت کلمه قبلی یاد کردیم به اضافه کسای، ابن محیصن، و حتی از ابی بن کعب که از کاتبان و حافظان وحی قرآنی و صاحب مصحف شخصی و از کبار صحابه مصاحب همیشگی حضرت ختمی مرتبت بوده، به جای «و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال»، عبارت «و لولا کلمة الله لزال من مکرهم الجبال» را از دو منبع مهم نقل کرده است. همچنین «لتزول» را هم بدون ذکر قاری یا روای از بحر [المحیط] نقل کرده است.^۱

ابن خالویه (م [= متوفی] ۳۷۵ ق) قرائت «و ان کاد مکرهم» را به حضرت علی (ع) و ابن مسعود و ابن عباس نسبت می‌دهد. و قرائت «و ما کان مکرهم» را به ابن مسعود^۲.

ابوالحسن بن طاهر بن عبدالمنعم بن علبون المقرئ الحلبي (م ۳۹۹ ق) هم قرائت «لتزول» را به کسای نسبت می‌دهد.^۳ همچنین: دانی، ابو عمرو و عثمان بن سعید الدانی (۳۷۲-۴۴۴ ق) همین نسبت را به کسای که از قراء هفت‌گانه است تأیید و تکرار می‌کند.^۴ و چه بسیار مؤلفان کتب قرائت متعرض این معنی شده‌اند. حتی مفسران هم در بخش یا بحث مربوط به قرائت به آنها اشاره کرده‌اند. برای حسن ختام این مبحث مقدماتی، یک قول از طبرسی در مجمع البیان و یک قول از معاصران می‌آوریم تا به مستندات و مباحث اصلی‌تر پردازیم.

طبرسی در قسمت «القرآءه» ی تفسیرش چنین آورده است:

کسای به تنهایی «لتزول» خوانده است و بقیه «لتزول» خوانده‌اند؛ و در شواذ از حضرت علی (ع) و عمر و ابن مسعود و ابی بن کعب قرائت «و ان کاد مکرهم لتزول» نقل شده است. همو در قسمت «الحجة» ی تفسیرش که استدلال در وجوه قرائت است، چنین آورده است: ابوعلی گوید کسی که «لتزول» می‌خواند در آن صورت «ان» را نافی می‌گیرد و شبیه این عبارت قرآنی می‌شود که «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب»، و معنایش این می‌شود که مکرشان به آن نمی‌رسد که جبال از آن برکنده شود / از جای برود. گویی کوه‌ها در حکم و به مثابه امر [رسالت] حضرت رسول (ص) و دلایل و روشنگری‌های اوست. یعنی مکرشان چنان نبود که چیزی را که متعلق به او و به استواری و پایداری کوه‌ها در برابر نابودگران بود، از میان ببرد. و آن که «لتزول» خوانده است، با این قرائت «ان» مخففه از ثقیله می‌شود و حاکی از بزرگ شمردن مکر آنان [مخالفتان] که نقطه مقابل قرائت اول است، که مانند قول دیگر خداوند می‌شود که فرموده است: «و مکروا مکراً کُتُوراً»، یعنی بی‌شک مکر آنان به خاطر بزرگی و سترگی‌اش نزدیک بود که آنچه را چون کوه‌ها استوار و پایدار بود، در برابر فشار و نیروی کسی که قصد نابودی آن را دارد، از جا ببرد. و نظیر این بزرگشماری حریف / ماجرا در این گفته‌های شاعر [ان] است؛ از جمله:

أَلَمْ تَرَ صَدْعاً فِي السَّمَاءِ مَيِّباً عَلَى ابْنِ لُبَيْبِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ

(آیا ملاحظه نکرده‌ای که در سوک ابن لبیبی حارث بن هشام چگونه آسمان شکافی آشکار برداشت؟)

و این قول:

بکی الحارث بن الجولان من موت ربه و حوران منه خاشع متضائل
(جولان - ناحیه‌ای در شام - در مرگ سرورش حارث گریست و حوران - ناحیه دیگری در شام -
از آن خاکسار و خوار شد.)
و اوس گفته است:

الم تکسف الشمس شمس النهار مع التجم والقمر الواجب
(آیا خورشید، خورشید نیمروز، نگرفت / چهره نپوشاند، و همراهش ستاره / ثریا و ماه
فرونیفتادند؟)^۵

این استدلال و استشهادهای اخیر طبرسی یادآور ابیاتی از سعدی و حافظ است. سعدی
گوید:

دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی
عجب است اگر نگردهد که بگردهد آسیابی
و حافظ گوید:

سیل است آب دیده و هر کس که بگذرد
گر خود دلش ز سنگ بود هم زجا رود
استاد دکتر محمد جواد شریعت در کتاب چهارده روایت در قرائت قرآن مجید پس از آوردن

قرائت کسایی چنین می نویسد:

و همانا مکر اینان اگر به مکر او یعنی نمرود می رسد باز هم بی فایده بود و سودی برایشان نداشت «و
دلیل او قرائت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن مسعود است»: «و ان کاد مکرهم لتزول» به دال، و
این دلیل بزرگ دانستن مکر آنهاست.
زجاج گفته است: «و ان کان مکرهم لتزول» معنی نیکویی دارد و معنی آن این است که [سپس قولی به
عربی می آورد که ترجمه اش چنین است: [و [کیفر] مکرشان با خداوند است و گرچه مکرشان در
نیرنگ و ترفند به از جای در بردن کوهها هم برسد، خداوند عزوجل دینش را یاری می رساند و
مکرشان از خداوند پنهان نیست...» و سپس قرائت مشهور را می آورد و لام را لام جحد می گیرد و
سرانجام معنای آیه را به وجه منفی که مراد جناب استاد جعفری است، می آورد، و هر دو قول را از
تفسیر کشف الاسرار نقل می کند، و سپس قول مجمع البیان را (که نقل کردیم) می آورد.^۶

• نظر نحویان

ابن قتیبه (۲۱۳ - ۲۷۶ ق) در تأویل مشکل القرآن که بیشتر اثری نحوی و لغوی است تا تفسیر عادی و سوره به سوره، می نویسد: ... و قول خداوند «و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال» از باب بزرگشماری مکر آنان این چنین فرموده است. و بعضی آن را «و ان کاد مکرهم» خوانده‌اند.^۷

ابو محمد مکی بن ابی طالب قیسی (۳۵۵ - ۴۳۷ ق) هم به قول کسایب اشاره دارد، و «مکروا مکراً کباراً» و «تکاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخز الجبال هذا. ان دعوا للرحمن و لداً» (مریم، ۹۰ - ۹۱) را مؤید آن می آورد. سپس از یک سو قرائت و ضبط اُتبی را می آورد (که پیشتر نقل شد) و قرائت «و ان کاد مکرهم» را از حضرت علی (ع) و عمر و ابن مسعود نقل می کند و سپس قرائت مشهور و شرح بیان آن را می آورد.^۸ همو در کتاب دیگرش همین مسئله را با توالی معکوس می آورد و باز به قرائت حضرت علی (ع) و عمر [بدون ذکر ابن مسعود] اشاره و تصریح دارد و طبق آن «کاد» را در موضع «کان» تلقی می کند.^۹

ابوالبقاء عکبری (۵۳۸ - ۶۱۶ ق) می نویسد:

«... و آن لام [در «لتزول»] لام کی (تا آنکه) است. بنابراین درباره «ان» دو وجه می توان قائل شد. نخست این که به معنی ما (= نه) است، یعنی «ما کان مکرهم لازالة الجبال» (مکرشان توانایی نابود ساختن کوه‌ها را ندارد) و این تمثیل رسالت پیامبر (ص) است. دوم این که «ان مخفقه از ثقیله است و معنی عبارت از این است: آنان مکرشان را ورزیدند که آنچه را چون کوه‌ها استوار است نابود سازند، و این گونه مکر باطل / تباه است. و «لتزول» به فتح لام اول و ضم لام دوم هم خوانده شده است که در این صورت «ان» مخفقه از ثقیله می شود و لام برای تأکید است. و در قرائت شاذی به فتح هر دو لام خوانده شده، و این با سبک و سلیقه کسی که قائل به فتح لام «کی» هست موافق است. و «کان» در این جا محتمل است که تاقه باشد و محتمل است که ناقصه باشد.»^{۱۰}

جمال الدین ابن هشام انصاری (م ۷۶۱ ق) نابغه نحو عربی، در مهم‌ترین دانشنامه نحو (با تأکید و تمرکز بر «ادات») به نام مغنی اللیب، در همین کتاب، درباره این آیه حرف و داوری تازه‌ای دارد که بر خلاف پیشینیان و موافق نظرگاه مورد قبول راقم این سطور، سهل است، بنده که ارج و اعتبار علمی و نظر اجتهادی ندارم، موافق نظر مفسران بزرگی چون زمخشری و بیضاوی و بزرگان دیگری است که نقل خواهد شد. می نویسد:

«بسیاری از مردم گمان می‌کنند که در گفته خداوند تعالی «و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال» در

قرائت غیر کسبایی، یعنی به کسر لام اول و فتح لام دوم، لام جحود (نفی و انکار) است. ولی در آن جای نقد و نظر است، چراکه در این جانی غیر از «ما» و «لم» است و فاعل‌های «کان» و «تزلزل» هم با هم فرق دارند. آنچه به نظر من می‌رسد این است که آن لام «کی» (تا آن که، برای آن که) است و آن شرطیه است. یعنی جزا/کیفر مکرشان با خداوند است و آن (جزا) بزرگ‌تر و سهمگین‌تر از مکر ایشان است و گرچه مکرشان آماده و توانا باشد برای نابودسازی چیزهای عظیم، که در عظمت شباهت به کوه داشته باشد. چنان که گویی: من شجاع‌تر از فلانی هستم، اگر چه بختیار نباشد. و گاهی «کان» قبل از لام جحود حذف می‌شود، چنان که در این شعر:

فما جمعٌ لیغلبَ جمعٌ قومی
مقاومَةٌ ولا فردٌ لفردٍ
که مراد «فما کان جمع..» است...^{۱۱}

معلوم نیست جناب جعفری، این قول مهم، بلکه بسیار مهم ابن هشام را دیده‌اند و ندیده گرفته‌اند و فقط برای اثبات نظر خود که پس از «ان نافی» گاهی به آمدن «ال» نیازی نیست، و «ان کان» برابر است با «ما کان» به این مهم‌ترین اثر / مرجع نحوی رجوع کرده‌اند. به گمانم اگر این قول را و قول زمخشری را که از بزرگان و ائمه ادب‌اند دیده بودند، یا اصلاً مقاله‌شان را نمی‌نوشتند یا تغییر عقیده می‌دادند. ولی از همچو بزرگواری انتظار نمی‌رود که قول مرجوح بزرگانی از جمله زمخشری و علامه طباطبایی را بیاورند و قول راجح آنان را - که با نظرگاه مخالفان نظر ایشان یعنی امثال بنده و ده‌ها مفسر و نحوی و مترجم موافق است - نیاورند و چنین وا نمایند که گویی درباره قول مختار ایشان اجماع محصل قائم یا حاصل شده است. ابن هشام نابغه نحو عربی کسی است که ابن خلدون، که حدوداً نیم قرن پس از او درگذشته، در مقدمه‌ی معروف خود او را «انحی من سیبویه» (نحوی‌تر و نحو‌دان‌تر از سیبویه) صاحب‌الکتاب^{۱۲} شمرده است. اقوال زمخشری و علامه طباطبایی و دیگر مفسران بزرگ را نقل / ترجمه خواهیم کرد، و سپس خلیل عظیم مترجمانی که مانند بنده ترجمه کرده‌اند؛ با ذکر این نکته که بنده در ترجمه خود قطع رحلی، به اصطلاح، نیمچه مقاله‌ای درباره این آیه دشوار و توجیه ترجمه مثبت آن آورده‌ام و ایشان آن را ملاحظه فرموده‌اند. در جای خود به این قول ولو اختصاراً اشاره خواهد شد.

• نظر مفسران

زمخشری (م ۵۳۸ق) می نویسد:

«... و اگرچه مکر ایشان بزرگ باشد و به کمال شدت رسیده باشد. لذا زوال جبال (نابودی کوه‌ها) را به خاطر سهمگینی و سنگینی فوق العاده آنها مثال زده است؛ یعنی و اگرچه مکرشان برای نابود سازی کوه‌ها کفایت کند؛ یعنی توانای چنین کاری باشد. و گاهی / بعضی «ان» را نافییه و لام را تأکید گرفته‌اند... که با قرائت ابن مسعود که «ماکان مکرهم» خوانده‌است تأیید می‌شود. و «لتزول» به لام ابتدا هم خوانده شده است که در این صورت معنایش چنین می‌شود: و اگرچه مکرشان از شدت به نحوی باشد که کوه‌ها بر اثر آن زایل گردد و از جای برکنده شود...»^{۱۳}

و سپس قرائت «کاد» را مطرح می‌سازد.

خوانندگان عزیز، آیا در قول زمخشری چیزی هست که نظرگاه جناب جعفری را تأیید کند یا نظرگاه ما را تأیید نکند؟ پس چرا استاد جعفری و برای چه مقصودی به قول مرجوح او استناد می‌کنند چنان که گویی مؤید نظر ایشان است؟ البته انصاف را که عده‌ای از مفسران مانند طبری، شیخ طوسی و طبرسی از متقدمان، و بعضی از متوسطان (زماناً) و بعضی از متأخران قول ایشان را تأیید می‌کنند که جای شگفتی است که چرا به آنها - جز طبری و طبرسی - استناد نکرده‌اند. اما آن جا که بزرگانی چون زمخشری و بیضاوی و ابن هشام و علامه طباطبایی در عین با خبری از اقوال علمای سلف «ان» را شرطیه می‌گیرند و جمله را مثبت تلقی می‌کنند، چه می‌توان کرد؟ اگر اجماع قاریان / مقریان و نحویان و مفسران و مترجمان بزرگ از قدیم و جدید نظرگاه ایشان را تأیید می‌کرد، دیگر نه زمخشری، نه ابن هشام، نه علامه طباطبایی و نه چندتن دیگر از کبار مفسران و نه مترجمان به این راه نمی‌رفتند؛ اگر چه دیدیم که ابن هشام از اقوال مخالفان خود خبر دارد ولی اجتهاد خود را عرضه می‌دارد، و هکذا دیگران. حال در دنبال مقاله خواهیم دید که درباره «درایة القرآن» هم که ایشان گفته‌اند سیاق و اقتضای مقام هم به نفع نظرگاه مقبول و مختار ایشان است، چنین نیست و حتی عکس آن به سیاق و اقتضای مقام و مقال نزدیک‌تر و با آن همخوان‌تر است و قول ایشان و بنده در این باب، در دنباله مطلب، در جای مناسب نقل خواهد شد و آخرین سنگر ایشان هم از دست خواهد رفت. البته به قول سعدی: «هر کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال». آری کسی از سایه خود بیشتر نمی‌تواند بپرد و قضاوت نهایی با خوانندگان فرهیخته است، البته با بازخوانی مقاله ایشان، و در پایان مقاله حاضر که علاوه بر مفسران،

قول عرفا و ادبای عظیم‌الشانی چون مولوی در مثنوی و تأیید شارحان آن و صفی‌علیشاه در ترجمه و تفسیر منظومش بر / از قرآن مجید در این آیه نقل خواهد شد.

ابوالفتوح (نیمه قرن ششم هجری کما بیش معاصر با زمخشری) هر دو قول را نقل می‌کند و در پایان - پس از ربط دادن آن به افسانه صعود نمرود به هوا با نشستن در محفظه‌ای کجاوه مانند که در کف آن چندین عقاب / کرکس گرسنه نگه داشته و در بالای آن گوشت‌هایی آویزان کرده تا اینها به امید رسیدن به آن و خوردن آن، شتابان بال - بال بزنند و مجموعاً به هوا روند، تا او با تیر و کمانش، العیاذ بالله، به سوی خداوند تیر بیندازد... الخ - می‌نویسد: «حق تعالی این مکر را وصف کرد به آن که به حدی است که کوه از او زایل شود، علی سبیل التوسّع و المبالغة»^{۱۴}

باید نظر به آن که استناد ما در این مقاله سنوی (به ترتیب سنه است) است، قول شاهفوربن طاهر اسفراینی (م ۴۷۱ ق) صاحب تاج التراجم و قول سوراآبادی (م ۴۹۴ ق) را قبل از اقوال زمخشری و ابوالفتوح می‌آوردیم ولی همین اشاره، تدارک مافات را کفایت است.

اسفراینی (شاهفوربن طاهر) (م ۴۷۱ ق) که تا امروز صاحب کهن‌ترین تفسیر شناخته شده و به چاپ رسیده فارسی - بعد از ترجمه تفسیر طبری مکتوب در نیمه قرن چهارم، عصر سامانیان - است، در ترجمه و تفسیر آیه مورد بحث چنین آورده است: «و خود مکر کردند ایشان مکرهای خویش و نزدیک خدای است مکر ایشان، و اگرچه مکر ایشان چنان بود که بر خاست از جای از آن کوهها»^{۱۵}.

سوراآبادی (م ۴۹۴ ق). «... و بدرستی که بسگالیدند سگالش ایشان - در هلاکت حق - و نزد خدا بود [به نظر راقم این سطور باید «بُود» بخوانیم] سگالش ایشان: یعنی تدبیر آن بود که خدای کرد در هلاکت ایشان. و گفته‌اند معناه: و عندالله مکافات مکرهم، و گفته‌اند معناه: و يعلم الله مکرهم و ان كان مکرهم لتزول منه الجبال: بدرستی که بود سگالش ایشان از بهر آن را تا از جا بشود از آن کوهها، یعنی رسول و دین و حجّت که آن چون کوهها است به استواری. و این صفت اهل دارندوة است که اهل مکه [= مشرکان قریش] در آنجا بسگالیدند هلاکت رسول را و دین حق را؛ خدای تعالی آن را در نحر ایشان گردانید که آن گروه که آن مجمع کردند همه به بدر هلاک شدند. و اگر لتزول بنصب لام اولی و رفع لام ثانیه خوانی، لام تأکید باشد، ای [= یعنی] بود مکرایشان چنانکه از صعبی آن خواست از جا بشود کوهها. و آن مکر

نمرود بود که وی بسگالید حرب کردن را با خدای...^{۱۶}».

مثنوی جلال محمد بلخی معروف به مولوی (م ۶۷۲ق) را هم توسعاً و نزدیک به تحقیقاً می‌توان در حکم تفسیر قرآن کریم شمرد. این را کسی می‌گوید (این بنده) که با همکاری یکی از حافظان قرآن کریم و مثنوی پژوهان، جناب آقای مهندس سیامک مختاری کتاب مفصلی در ۷۰۰-۸۰۰ صفحه به نام قرآن و مثنوی تدوین کرده که در حال حاضر در نشر قطره زیر چاپ است و امید می‌رود که ان شاء الله تا نمایشگاه بین‌المللی کتاب در بهار ۱۳۸۲ منتشر شود. در این کتاب تأثیر و نفوذ آیات و عبارات قرآنی به چهار وجه (تضمین، اقتباس، الهام، اشاره) به روشنی گردآوری و عرضه شده است و تعداد آیات و عبارات اعم از واحد یا مکرر بالغ بر ۴۰۰۰ فقره است یعنی دو سوم کل قرآن. پس آن سخن را به گزاف نگفتم. شیخ بهایی هم گفته است: مثنوی معنوی مولوی / هست قرآن در زبان پهلوی. استاد پدر روانشادم، حضرت آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی - اعلی الله مقامهما - در پاسخ یکی از دوستان و مقلدانش که وقتی پرسیده بود: «حضرت آیت الله ببخشید که بيموقع مزاحم اوقات شریف شما شدم، چه مطالعه می‌فرمودید؟» پاسخ داده بودند: «تفسیر قرآن محمد بن حسین بلخی رومی» او این در حدود ۵۰ سال پیش بوده، چون از قول مرحوم پدرم که شاگرد ایشان بود، نقل کردم. و این در زمانی بود که خواندن مثنوی، در عرف متشرعان، حتی برای حکما و فقهای عظام، پسندیده نبود.

باری جناب مولوی در دفتر اول مثنوی می‌فرماید:

صد هزاران قرن ز آغاز جهان همچو اژدرها گشاده صد دهان
مکرها کردند آن دانا گروه که زبن بر کنده شد زان مکر، کوه
کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال لتزول منه أقالال الجبال^{۱۷}

آیا شک دارید که مولوی با آن انس ژرف و شگرف که با قرآن کریم داشته، آیه مورد بحث را به همان گونه که نظر ما هم هست دریافته؟ در هر حال به عنوان شاهد و قرینه، نظر شارحان مثنوی را نقل می‌کنیم:

شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر در شرح مهم خود، پس از توضیح دادن کلمه اقلال که جمع «قله» است می‌نویسد: «تفسیر آن همان است که درین ابیات ملاحظه می‌فرمایید».^{۱۸}

یکی دیگر از بهترین شرح‌های زمانه در این زمینه، شرح دوست و برادر دانشورم استاد کریم زمانی است. ایشان در شرح بیت سوم این ابیات می‌نویسد: «خداوندی که جلیل و شکوهمند است، نیرنگ آنها را چنین وصف کرده است: «ستیع کوهها از نیرنگ آنان به رفتار آیند.» و دنبال آن آورده است: «مصراع دوم مقتبس از آیه ۴۶ سوره ابراهیم است.» او پس از آوردن آیه در ترجمه آن می‌نویسد: «و نیرنگ خود بکار بستند و حال آنکه همه نیرنگ‌هاشان به نزد خداست، گرچه کوهها از آن به رفتار آیند.»^{۱۹}

استاد دکتر محمد استعلامی نیز در تصحیح و شرح خود از / بر مثنوی نوشته است: «مکرهایی به کار بردند که می‌توانست کوه را از جا برگند، مکرهایی که به فرموده پروردگار می‌توانست قله‌های کوهها را به حرکت درآورد.»^{۲۰}

صفی‌علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ ق) در تفسیر منظوم خود بر قرآن کریم، که قسمت به قسمت آیات را می‌آورد و زیر آنها ابتدا به صورت بین السطور ترجمه‌منثور به دست می‌دهد: «و بدرستی که حيله کرد مکرشان را و نزد خداست جزای مکرشان و اگر چه بود مکرشان که زایل شود از آن کوهها.» در بخش ترجمه و تفسیر منظوم چنین آورده است:

ما زدیم اینسان مثل از حالشان	تا شما یابید ره ز امثالشان
کوشش آوردند اندر مکرها	نزد حق تا مکر را چبود جزا
مکر ایشان بود در شدت چنان	که برد مر کوهها را از مکان ^{۲۱}

علامه طباطبایی، قدس سره الشریف، اولین و اساسی‌ترین معنای مورد نظر خود یا برداشتش از آیه را پس از آن که «ان» را وصلیه [= شرطیه] گرفته و گفته‌اند:

«... خداوند چیره بر مکر آنان است و هم به آن عالم و هم به دفع آن قادر است، اعم از این که مکرشان کمتر از این شدت یا با این شدت باشد»، چنین آورده‌اند: «معنایش چنین است: برای شما بیان می‌داریم که با آنان چه کردیم، و حال از این قرار است که آنان آنچه در توانشان بود مکر ورزیدند، حال آن که خدا بر مکرشان چیره است، و گرچه مکرشان سهمگین / سترگ باشد که مایه نابودی کوه‌ها شود». سپس با عبارت رُئِما قیل (گاه هست که گفته می‌شود) گفته‌اند که بعضی «ان» را نافییه گرفته‌اند که با قرائت ابن مسعود (و ما کان مکرهم) تأیید می‌شود. ولی بلافاصله به دنبال آن گفته‌اند: «و هو معنی بعید» (و این معنای دور از ذهنی است).^{۲۲}

بسیار مسرت بخش و حاکی از روح و روحیه انصاف علمی است که جناب جعفری همین قول را به صورت خلاصه‌تر از علامه طباطبایی نقل کرده است، اما نمی‌دانم، چرا توجه

نقد و نظر درباره عبارت قرآنی... ۲۷ □

کافی نفرموده‌اند که این قول خلاف مقصود ایشان، و منظور نظر ما را ثابت یا تقویت می‌کند. مراجعه به تفاسیر را اگر ادامه دهیم، از حد و حجم این مقاله فراتر می‌شود. پس به ترجمه‌ها روی می‌آوریم و فقط گزارش می‌دهیم با استقصای ناقص که طبعاً جز کمبود فرصت، ناشی از در دست نداشتن همه و تمامی ترجمه‌های فارسی یا انگلیسی است، لاجرم به آنچه فعلاً دسترس پذیر است اکتفا می‌شود.

در این جا مناسب است که نوشته پیشین خود را درباره این آیه که در گفتار مترجم در مؤخره ترجمه خود از قرآن کریم در قطع رحلی که همراه با حواشی و ضمایم و واژه‌نامه و انواع فهارس و کتابنامه بسیار مفصل است، به تلخیص و با نقل معنی بیاوریم:

نحو و معنای این آیه معركة آرای مفسران است... اغلب مفسران از جمله طبری، طوسی، طبرسی، امام فخر و میبدی و ابوالفتح [که اکنون می‌افزایم در یکی یا ارجح اقوالش] با این بیان موافقت می‌کنند. اما دو مفسر بزرگ یعنی زمخشری و بیضاوی «ان» را شرطیه گرفته‌اند. «دلیل عقلی بر صحت معنای مورد نظر زمخشری و بیضاوی [و چه بسیار بزرگان که نقل کردیم و خواهیم کرد] این است که باید مکر کافران و منکران و معاندان سترگ باشد تا سرکوب خداوند آن را و جزا دادنش در قیامت، موجه و وجیه باشد. وگرنه اگر بفرماید که آنها مکرشان را ورزیدند و مکرشان چندان مهم هم نبود و ما کیفر آنان را خواهیم داد از نظر بلاغت اشکال دارد. چنان که اگر ما بگوییم: رستم دیو سفید را از پای در آورد، و دیو سفید هم چندان زور و توانی نداشت، این در واقع و در نهایت کاهش دهنده قدر و قدرت رستم می‌شود. مؤید قرآنی‌اش این است که در جای دیگر در سخن گفتن از مشرکان و مخالفان مشابه با همین مشرکان و معاندان می‌فرماید: و مکروا مکراً کُتَبَراً (سوره نوح، آیه ۲۲) یا در جای دیگر در داستان یوسف و برای نشان دادن ارج و اعتبار پاکدامنی و پرهیزکاری ورزیدن حضرت یوسف (ع)، از زبان شوهر زلیخا، در زمانی که حقیقت امر و توطئه و فتنه انگیزی زنش بر او آشکار می‌شود، چنین آمده است: «انّه من کیدکنّ ان کیدکنّ عظیم»، (بیشک این از نیرنگ شما زنان است و نیرنگ شما زنان [بس] بزرگ است) (سوره یوسف، آیه ۲۸). ۲۳.

قرار بود حسن تعلیل جناب جعفری یا «درایة القرآن»ی را که به خرج داده‌اند، نیز نقل کنیم. ایشان در اواخر مقاله که در واقع جمع بندی هم دارد، در این باب چنین آورده‌اند:

«از مجموع این سخنان روشن شد که اکثریت قاطع مفسران و ادبا «ان» را در آیه مورد بحث و بنابر

قرائت مشهور نافیه گرفته و تنها چند نفر وصلیه [= شرطیه] بودن آن را احتمال داده‌اند. البته با توجه به قرائتی که گفتیم این احتمال بسیار ضعیف است و سیاق آیه نیز آن را نفی می‌کند، زیرا آیه در مقام دلداری و تسلی خاطر پیامبر نازل شده است، تا آن حضرت از مکر و نیرنگ کافران هراسی نداشته باشد؛ و این مقام مقامی است که باید نیرنگ آنان کوچک شمرده شود، و روشن است که این مفهوم با نافیه بودن «إن» سازگار است. اما اگر آن را وصلیه یا برای تأکید بگیریم، در واقع مکر آنان بزرگ شمرده شده است؛ یعنی مکر آنان به گونه‌ای است که ممکن است کوه‌ها را از بین ببرد. یکی دیگر از قرائتی که نفی را تأکید می‌کند، قرائت ابن مسعود است که آیه را چنین خوانده است: «و ما کان مکرهم لتزول منه الجبال» که قطعاً برای نفی است.^{۲۴}

در پاسخ باید به چند نکته - که ان شاء الله جدلی نبوده و روشنگر و برای همان غایت قصوی و هدف والا یعنی تحری حقیقت باشد - اشاره کنم:

۱. آیا مکر مکاران و بدخواهان حضرت رسول (ص) و منکران ایشان عمدتاً کفار / مشرکان قریش و صنایع آن مثل ابو جهل و ابوسفیان و ائمه الکفر و رؤسای منافقان که در سراسر دوران بعثت و هجرت از هیچ آزار و کارشکنی و سوء قصد کوچک‌ترین مضایقه نداشته بلکه بزرگ‌ترین کوشش را داشته‌اند «ناچیز» بوده؟ اگر بگویید آری، خواهیم گفت: طبق صریح آیات و عبارات قرآنی چندین بار حضرت حق در مقابل این مکر کوه شکاف و فوق الطاقه آنان برای آن که حضرت رسول (ص) را حفظ فرماید دخالت فرموده است، چه با گسیل داشتن سه تا پنج هزار فرشته در جنگ بدر، و چه با فرستادن وحی که حضرت (ص) را از سوء قصدها و عقبه‌های بسیاری آگاهانده است؛ از جمله با خبر ساختن حضرت (ص) از این که دشمنان می‌خواهند آسیا سنگی از بالای بام بر سر ایشان در رهگذر بیندازند. یا آگاهانیدن از این که گوشت گوساله / گوسفند بریان یهودیان در ماجرای فتح خیبر زهرآگین است، که حضرت (ص) پیش از اعلام و حیانی، لقمه‌ای (چند) تناول کرده بودند، لذا چند روزی بیمار شدند. یا داستان شعب ابوطالب که شهره آفاق است. یا داستان شکست خوردن مسلمانان از همین مکاران خدانشناس، یا در داستان واقعی اجیرکردن مشرکان و معاندان، چشم زن قهاری از طایفه بنی اسد را که به شورچشمی معروف بودند که با نگاهی (که امثالش را ابن خلدون شاهد عینی بوده و در مقدمه‌اش نقل می‌کند) شتر یا گاو یا گوسفند را از پا درمی‌انداخته‌اند، و او آغاز چشم زدن به حضرت (ص) کرده و حال حضرت (ص) در اثر این امر غریب خارق العاده و البته واقعی رو به وخامت نهاده بوده تا حضرت حق با فرستادن وحی، ایشان را از معرکه، بلکه دور از جناب ایشان حتی مهلکه نجات می‌دهد. یا تعویذگر

نقد و نظر درباره عبارت قرآنی... ۲۹ □

بودن دو سوره آخر قرآن، یا باز در همان اشاره به موقعیت بسیار خطرناک مسلمانان در جنگ احزاب که «هنالك ابتلی المؤمنون وزلزلوا زلزالاً شديداً» (احزاب، ۱۱).

بی شک، استاد سیره‌دان و قرآن پژوهی چون ایشان می‌دانند که بر اثر آزارهای پیاپی و خطرناک همینان بود که درست در شبی که عده‌ای مختلف القبیله توطئه و سوء قصد به جان حضرت (ص) و قصد هجوم بردن به خانه ایشان در مکه و کشتن حضرت (ص) را در بستر خواب داشتند، حضرت (ص) به امر و حیانی مأمور شدند، پس از آن که مولای متقیان حضرت علی (ع) را امر به خفتن یا وانمود به خفتن در فراش خود فرمودند، شبانه و مخفیانه از مکه به در شدند و آهنگ مدینه کردند و این همان سرآغاز واقعه مهم هجرت از مکه به مدینه است. یا می‌دانند که حضرت (ص) فرموده‌اند «شبیتهی سوره هود»؛ سوره هود با نظر به امر الهی که «فاصدع بما تؤمر» (دعوتی را که مأمور آن شده‌ای آشکار کن) مرا پیر کرد. این همه حاکی از چیست؟ طبق منطق جناب جعفری خداوند همواره می‌بایست سهمگینی مسائل و مشکلات و مصایب دعوت و رسالت ایشان و مخالفت‌های چندین گونه و چندین گانه منکران و معاندان را که داستان افک را هم ساختند، ناچیز جلوه می‌داد که روحیه ایشان و اصحاب یا مسلمانان صدر اول ضعیف نشود. خیر، مشکل و مشکلات چندان بالا گرفته بود که - چنان که شمه‌ای گفته و اشاره شد و شرح و تفصیلش در کتب سیره و تفسیر و حدیث و حتی تواریخ و مغازی آمده - خداوند خود دخالت مستقیم می‌کند.

یک مورد دیگر از این که خداوند مهمات امور را به تعارف برگزار نمی‌کند، عتاب‌ها و خطاب‌هایی است که نظیر «عفا الله عنك لم اذنت لهم» یا «عبس و تولى» یا ده - پانزده مورد دیگر («و لو تقول علينا بعض الاقاويل...») + «فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك...» و غیره) در قرآن کریم آمده و چون بحثش بسیار حساس است و در ترجمه توضیح‌دار خود شرح و بیان کوتاه و مفیدی برای هر مورد آورده‌ام و البته مفسران بزرگ فریقین بهتر و بیشتر آورده‌اند، و نیز نظر به آن که ما شیعیان اثنا عشری بیش از اهل سنت در تنزیه الانبیاء و پاک‌شماری ساحت مقدس حضرت مصطفوی (ص) کوشا و معتقد هستیم، لذا در این مسئله بیش از این درنگ نمی‌کنم.

دلداری مورد نظر ایشان آن گونه که می‌گویند، یعنی با پرده پوشی، درست نمی‌شود. البته پیش قدرت خداوند، مکر هر ماکر و مکار و طعن هر طاعن و خصومت هر خصم یا خصمانی

کوچک است. اما در مورد آزار و اذیت‌های قوم نوح (ع)، ایشان را (حضرت نوح علیه السلام را) می‌فرماید: «ومکروا مکراً کُبَّاراً». در این جا هم منطق و حکمت الهی دگرگون نمی‌شود و در قرآن شاهدیم که به هنگام عسرت، نوح، موسی و دیگر انبیا و مرسلین خود را نصرت می‌دهد، نه این که خطرهای مکرهای متوجه به آنان اندک بوده. از آن شگفت‌آورتر اینکه جناب جعفری از خداوند انتظار دارند که خطر خطیر را حقیر جلوه دهد، در صورتی که چند جا خداوند می‌فرماید: اگر تو را در نمی‌یافتیم، گویی اندک تمایلی برای مماشات با آنان می‌یافتی، یا از این سرزمین (حجاز) آواره شامات و فلسطین و در واقع تبعیدت می‌کردند. اینها چندان آشکار و برای مأنوسان با قرآن چندان مأنوس است که دیگر به شماره آیه و نام سوره اشاره نمی‌کنم یا نکرده‌ام. هر کدام بهتان است یا نادرست گفته‌ام، بفرمایند تا با ۲۰ - ۳۰ سند مستند سازم.

۲. نکته آخر این که ایشان با عدول روش - شناختی، به قول ابن مسعود که مخالف مصحف رسمی جهان اسلام و قرائت مقبول فریقین است، به عنوان قرینه استناد می‌کنند، حال آن که ما قرائت وجیه و پذیرفتنی حضرت مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیهماالسلام و چند تن دیگر از کبار صحابه و قرآن شناسان و کاتبان و حافظان وحی و صاحبان مصحف را که به جای «کان»، «کاد» خوانده‌اند، به عنوان قرینه برای اثبات پذیرفتنی تر بودن قول خود نمی‌گیریم، زیرا روشن است که قبول قرائت‌های دیگر در ترجمه تالی فاسد دارد.

• نظر و عملکرد مترجمان

در بخش پایانی فقط از مترجمان فارسی و انگلیسی نام می‌بریم که مطابق برداشت این جانب برداشت کرده و «ان» را وصلیه / شرطیه گرفته و جمله را مثبت ترجمه کرده‌اند. مقدمتاً عرض می‌کنم ایشان در میان همه ترجمه‌های فارسی قدیم و جدید چهار قول موافق نظرگاه خود بیشتر نیافته‌اند. حتی اگر بیشتر از چهار مورد باشد، در مقابل نزدیک به چهل مورد که مخالف نظرگاه و برداشت ایشان و موافق نظرگاه و برداشت بنده و همفکران بنده است، رنگ و رمقی ندارد.

الف) ترجمه‌هایی از مترجمان فارسی که جمله را شرطی و فعل را مثبت ترجمه کرده‌اند،

از این قرارند:

(۱) شادروان قمشه‌ای (۲) شادروان پاینده (۳) شادروان رهنما (۴) جناب عبدالمحمد آیتی (۵) جناب محمد خواجوی (۶) شادروان مجتبوی (در طبع و ویرایش اول ترجمه خود، چنان که خود آقای جعفری هم به این امر تصریح کرده‌اند). (۷) جناب مسعود انصاری (۸) جناب دکتر علی اصغر حلبی (۹) جناب محمد مهدی فولادوند (۱۰) جناب دکتر سید علی موسوی گرمارودی (که ترجمه‌شان قریب الانتشار است). (۱۱) آیت الله مکارم شیرازی (۱۲) آیت الله علی مشکینی (با ویرایش جناب حسین استادولی). (۱۳) خود آقای حسین استاد ولی که ترجمه ایشان هم قریب الانتشار است و در سه ویرایش خود از سه ترجمه (قمشه‌ای، مجتبوی - طبع اول - و ترجمه آیت الله مشکینی) می‌توان از رأی و نظر ایشان باخبر شد که در هر سه مورد و با ترجمه خودشان چهار مورد، موافق نظرگاه این بنده - این شرطیه و جمله مثبت - ترجمه کرده‌اند. (۱۴) جناب کاظم پورجوادی (۱۵) شادروان محمد کاظم معزی (۱۶) شادروان داریوش شاهین (۱۷) آقای جلال‌الدین فارسی (۱۸) ترجمه مندرج در تفسیر تاج التراجم (اسفرائینی که نقل شد). (۱۹) ترجمه سوراآبادی در تفسیرش که نقل شد. (۲۰) ترجمه قرآن ری مکتوب به سال ۵۵۶، تصحیح دوست قرآن پژوه کاردام جناب آقای دکتر محمد جعفر یاحقی (۲۱) فرهنگنامه قرآنی زیر نظر همین دوست دانشمند / جناب یاحقی در ۵ جلد، ذیل کلمه «زوال» که در ۱۲ - ۱۵ مورد متفقاً فعل را مثبت آورده است. این منبع را که بر مبنای ۱۴۲ نسخه خطی است باید در حکم ۱۲ - ۱۵ مورد حساب کرد، ولی ما همان یک مورد حساب می‌کنیم. (۲۲) تفسیر حسینی اثر ملاحسین واعظ کاشفی که همان مواهب علیه است که بیتی هم بر وفق نظرگاه ما آورده است. (۲۳) تفسیر عربی / فارسی / ترکی بسیار دلنشین و معتبر و متین اسماعیل حقی برسوی (اهل بورسه) (م ۱۳۷۱ ق) که نامش روح البیان است، ج ۴ / ص ۴۳۵. (۲۴) شادروان حکمت آل‌آقا (۲۵) جناب سید کاظم ارفع (۲۶) جناب علی اکبر سروری (۲۷) جناب احمد کاویان پور (۲۸) جناب عباس مصباح زاده (۲۹) جناب محمود صلواتی.

ب) ترجمه‌های انگلیسی (که شرطی و مثبت ترجمه کرده‌اند):

(۳۰) جورج سیل (G. Sale ۳۱) ن. ج. داوود (N. J. Dawood ۳۲) آرتور ج. آربری. ج. A. Arberry (اسلام شناس بزرگ که استاد مسلم عربیت بود و فارسی نیز خوب می‌دانست و ترجمه‌اش از مهم‌ترین و دقیق‌ترین ترجمه‌های انگلیسی به شمار می‌آید. ۳۳) میر احمد علی

(ترجمه شیعی با یادداشت‌های تفسیری آیت الله آقا حاج میرزا مهدی پویا یزدی). (۳۴) محمد مارمادوک پیکتال M. M. Pickthall (اسلام شناس انگلیسی مسلمان شده که ترجمه‌اش جزو بهترین ترجمه‌ها شمرده می‌شود). (۳۵) م. ح. شاکر M. H. Shakir (ترجمه شیعی دیگر که در ایران (قم) هم مانند ترجمه آربری و پیکتال تجدید چاپ شده است). (۳۶) محمد اسد M. Asad (اسلام شناس یهودی اسلام آورده). (۳۷) ت. ب. اروینگ T. B. Irving (زبان شناس امریکایی مسلمان = حاج تعلیم علی) (ترجمه متین و معتبر او را که به انگلیسی امریکایی است، انتشارات سهروردی در تهران، با افزودن متن مقدس قرآن کریم تجدید چاپ کرده است). (۳۸) ترجمه بسیار معروف و معتبر عبدالله یوسف علی با داشتن ۶۲۶۴ فقره یادداشت، که به دستور ملک فهد به عنوان بهترین ترجمه انگلیسی در مدینه در شمارگان بسیار بالا تجدید چاپ شکیلی کرده‌اند. (۳۹) ماجد فخری (که در ایران او را به عنوان مورخ فلسفه می‌شناسند و تاریخ فلسفه اسلامی یک جلدی او به فارسی ترجمه شده است و این بنده هم دو فصل آن را ترجمه کرده‌ام - طبع مرکز نشر دانشگاهی). (۴۰) و حسن ختام را از جناب آقای دکتر فضل الله نیک‌آیین هموطن دانشمند و قرآن شناسمان که مطلقاً یکی از بهترین ترجمه‌های انگلیسی شاعرانه انگلیسی را از قرآن کریم در سال ۲۰۰۰ میلادی منتشر کرده‌اند و با استقبال جهانی مواجه شده‌اند، نام می‌بریم.

گناه بخت من است این گناه دریا نیست که بیش از این تفسیر و ترجمه فارسی و انگلیسی در اختیار ندارم. در پایان، خدمت استاد یعقوب جعفری، خالصانه و مخلصانه عرض می‌کنم، که خوب است در نظر خود با امعان جدید، بازاندیشی فرمایند. به قول حافظ: «گو در این کار بفرما نظری بهتر از این». با سپاس از ایشان که با نگاشتن مقاله‌شان فتح باب برای طرح یک معضل قرآنی فرموده‌اند، اگرچه تکمیلش با قلم بنده یا دیگران، یا با نظر و مقاله بعدی ایشان باشد.

• پی‌نوشتها

۱. معجم القراءات القرآنية، با مؤلفان و مشخصاتی که نقل شد. (چاپ افست از سوی انتشارات اسوه، در ۸ جلد، جلد سوم، ص ۲۴۲-۲۴۳).
۲. مختصره فی شواذ القرآن من کتاب البديع، لابن خالویه، عنی بنشره ج. برجستراسر (القاهرة،

المطبعة الرحمانية، ۱۹۳۴ م) ص ۶۹.

۳. التذكرة في القراءات الثمان، لابی الحسن بن طاهر بن عبدالمنعم بن غلبون المقرئ الحلبي، دراسة و تحقيق ايمن رشدي سويد، ۲ ج (مصر، مكتبة التوعية الاسلامية، بي تا) ج ۲، ص ۳۹۳.

۴. التيسير في القراءات السبع، تأليف ابي عمرو عثمان بن سعيد الداني، عنى بتصحيحه اوتوپرتزل.

۵. مجمع البيان في تفسير القرآن، لمؤلفه الشيخ ابو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (قرن ۶)، وقف على تصحيحه... الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي (بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۳۷۹ ق / ۱۳۳۹ ش) ۱۰ ج در ۵ مجلد، ج ۳، ص ۳۲۲.

۶. چهارده روایت در قرائت قرآن مجید [تألیف] دکتر محمد جواد شریعت (تهران، معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰) ص ۳۴۳-۳۴۴.

۷. تأویل مشکل القرآن [تألیف عبدالله بن مسلم بن قتیبه]، شرحه و نشره السيد احمد صقر، ط ۲ (القاهرة، دارالتراث، ۱۳۹۳ هـ / ۱۹۷۳ م) ص ۱۷۱.

۸. كتاب الكشف عن وجوه القراءات السبع و عللها وحججها، لمؤلفه ابي محمد مكي بن ابي طالب القيسي، تحقيق محيي الدين رمضان. ۲ ج، ط ۴ (بيروت، مؤسسة الرسالة ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م) ج ۲، ص ۲۷-۲۸.

۹. مشکل اعراب القرآن، لابی محمد مکی بن ابي طالب القيسي، تحقيق حاتم صالح الضامن، ط ۲ (بيروت مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م) ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۸.

۱۰. املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب والقراءات في جميع القرآن، تأليف ابو البقاء عبدالله بن الحسين بن عبدالله العكبري، تصحيح و تحقيق ابراهيم عطوه عوض، ط ۲، ج ۲ در يك مجلد (قاهره، مكتبة مصطفى الباني، ۱۳۸۹ هـ / ۱۹۶۹)، ج ۲، ص ۷۰-۷۱.

۱۱. مغنى اللبيب عن كتب الاعراب، لجمال الدين ابن هشام الانصارى حَقَّقه و علق عليه: مازن المبارك [و] محمد علي حمدالله. راجعه سعيد الافغانى، ط ۳ (دمشق، بيروت، دارالفكر، ۱۹۷۱ م) ص ۲۷۹.

۱۲. قول كامل او در آغاز طبع و تصحيح مهم مغنى كه مشخصات آن در يادداشت شماره ۱۱ ذكر شد، آمده است.

۱۳. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، للامام محمود بن عمر

الزمخشری، وبذیلہ اربعۃ کتب... رتبہ و ضبطہ و صححہ مصطفیٰ حسین (بیروت، دارالکتاب العربی، بدون تاریخ) ج ۲، ص ۵۶۵.

۱۴. رض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی، تألیف حسن بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، به کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، ۲۰ جلد (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، سال‌های مختلف) جلد ۱۱ (۱۳۶۷ ش) ص ۲۹۶ (و قبل از آن).

۱۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی، [۵] جلد که تاکنون، و دقیق‌تر تا ۱۳۷۴، فقط سه جلد آن منتشر گردیده است. [تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی اکبر الهی خراسانی، ۳ جلد [از ۵ جلد] (تهران، میراث مکتوب [و] شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ج ۳، ص ۱۱۷۰.

۱۶. تفسیر سورآبادی «تفسیر التفاسیر» ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ۵ ج (تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱)، ج ۲، ص ۱۲۴۳-۱۲۴۴.

۱۷. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی، بر اساس نسخه قونیه، مکتوب به سال ۶۷۷ ق، و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون، تصحیح، مقدمه و کشف الایات از قوام الدین خرمشاهی، چاپ چهارم (تهران، انتشارات دوستان، ۱۳۷۹) ص ۵۵ = دفتر اول، ابیات ۹۵۰-۹۵۲.

۱۸. شرح مثنوی شریف، جزو نخستین و دوم از دفتر اول، مشتمل بر شرح ابیات از ۱ تا ۱۹۱۲، تألیف بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول ۱۳۴۶-۱۳۴۷، چاپ دهم [این شرح مهم و ناقص را که تمامت دفتر اول را هم دربر نمی‌گرفت، استاد دکتر سید جعفر شهیدی به کمال به همان سبک، شرح کرده‌اند که در ده جلد منتشر شده است]، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰) ج ۱، ص ۳۷۶.

۱۹. شرح جامع مثنوی معنوی، تألیف کریم زمانی، دفتر اول، چاپ هفتم (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸) ص ۳۲۹.

۲۰. مثنوی، مقدمه و تحلیل، تصحیح متن بر اساس نسخه‌های زمان مولانا و نزدیک به زمان او، مقایسه با چاپ‌های معروف مثنوی، توضیحات و تعلیقات جامع، فهرست‌ها از دکتر محمد استعلامی، ۷ ج (تهران، زوار، با همکاری نشر سیمرخ، چاپ چهارم، ۱۳۷۲) ج ۱، ص ۲۵۸.

□ ۳۵ نقد و نظر درباره عبارت قرآنی...

۲۱. تفسیر قرآن صفی علیشاه [چاپ جدید با حروفچینی جدید] چاپ اول (تهران، انتشارات منوچهری، ۱۳۷۸) ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲۲. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۲، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۶ ق، ص ۸۶.

۲۳. قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه از بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴، چاپ چهارم [از قطع رحلی، که هفت چاپ در سه قطع دیگر هم همزمان داشته است] ۱۳۸۱ (تهران، انتشارات نیلوفر [و] جامی) گفتار مترجم، ص ۶۳۸.

۲۴. ترجمان وحی، شماره ۸، سال چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۸.

